

پیش‌خواران

به بهانه چاپ سی‌ام «تاریخ تحولات سیاسی ایران»

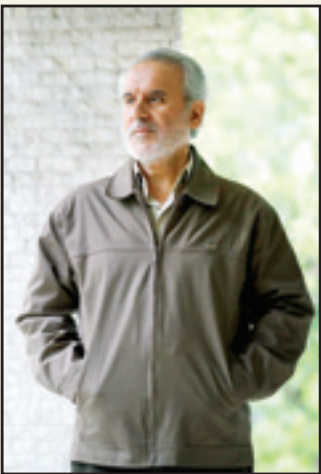
تحولات ۵قرن اخیر ایران در آیینۀ خوانشی تحلیلی

■ **سمانه صادقی**



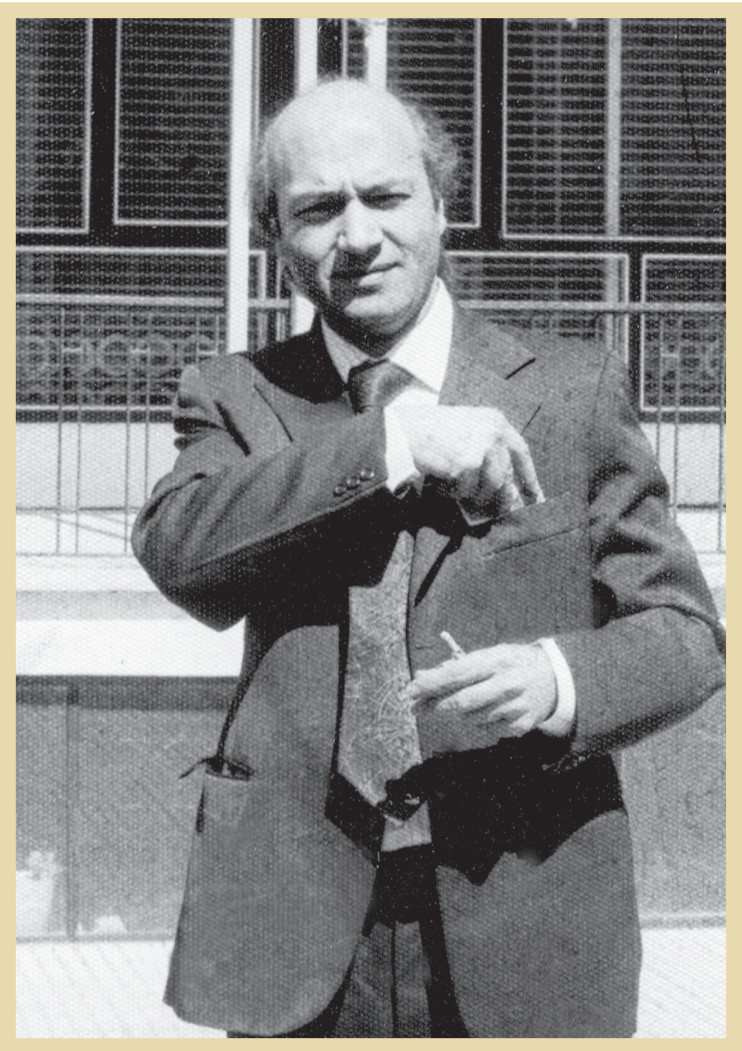
اثری که هم‌اینک به‌بهانه رسیدن به سی‌امین نوبت چاپ از آن سخن در میان است، «تاریخ تحولات سیاسی ایران» نام دارد. این پژوهش همانگونه که بر عنوان خود آورده است به «بررسی مولفه‌های

دین، حاکمیت، مدنیت و سیاست در گستره هویت ملی ایران» پرداخته‌است. تحقیق مورد اشاره از سوی آقایان دکتر موسی فقیه‌حقانی و دکتر موسی نجفی به‌تاکثر در آمده و پژوهشکده تاریخ معاصر آن را روانه بازار کتاب ساخته است. تارنمای ناشر در اشاره به مضمون و محتوای این کتاب نکات بی‌آمده را از نظر دور نداشته است: «در این کتاب به ایران قبل از اسلام اشاره‌ای بسیار مختصر شده (کمتر از ۵درصد حجم کتاب)، اما تأکید و نگاه اصلی به ایران اسلامی شیعی، یعنی تحولات پنج قرن اخیر از عصر صفویه تا عهد انقلاب اسلامی معطوف است. مباحث کتاب براساس تاریخ تحولات سیاسی ویرمحور سنوات تاریخی ووقایعی فصل‌بندی شده است که نقطه عطف اساسی بوده و به‌عنوان کلیدی برای فهم یک برهه زمانی تلقی می‌شود. در این اثر، مطالب بیشتر از حوزه تاریخ نقلی به سطح تاریخ تحلیلی منتقل شده و در این قالب با نوعی مباحث اندیشه سیاسی و اجتماعی آمیژ یافته‌است. نویسندگان ابتدا مقدمه‌ای از تاریخ ایران را از زمان گذشته تا عهدصفویه ارائه می‌دهند تا پیشینه تاریخی ایران تا حدی برآی خواننده تبیین شود. آنها سپس به سراغ پدیدار شدن شیعیان صفوی رفته و بزرگ‌ترین وقایع مرتبط با ایران و اسلام را در این بخش بررسی کرده‌اند. بعد از دوران صفویه نویست به دوران گذار می‌رسد که موسسی فقیه حقانی و موسی نجفی در آن، سال‌های حکومت نادر اشاره افشار تا آقامحمدخان قاجار را زیر ذربین برده‌اند. دوران قاجاریه خود از ابتدا تا شروع دوره ناصری، در برگیرنده حوادثی است



▶ دکتر موسی فقیه حقانی

که بخش مهمی از تاریخ تحولات سیاسی ایران را رقم زده‌اند. نویسندگان همچنین فلسفه تجدد و ماهیت تاریخی آن در کشور را مورد بررسی قرار داده و ایران را در نیم‌قرن پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار، تجزیه و تحلیل کرده‌اند. در ادامه مطالبی پیرامون شکل‌گیری و جریان‌شناسی نهضت مشروطه، پیدایش حکومت پهلوی و مسائل مربوط به دین و دولت و تجدد، ایران در دوران پهلوی دوم و عوامل سقوط رژیم پهلوی در ارائه شده است که خوانندگان را با تاریخ تحولات سیاسی ایران به‌خوبی آشنایی می‌کند. در این کتاب تلاش شده است تا موضوعاتی کلیدی، اساسی و بنیادین مانند هویت ملی، مبانی ملیت ایرانیان، سیر دولت – ملت در ایران، استعمار غرب، نظام‌های حکومتی و ماهیت آنها، اصلاح‌گران و اندیشه‌هایشان، غرب جدید و رویکردهای متفاوت در برابر نوگرایی، رویارویی ایران سنتنی با مدرنیزاسیون، نهضت‌ها و جنبش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اعتلا و انحطاط‌ها، بزرگ‌ترین حوادث و جریانات وابسته با استعماری و پیوندهای عوام با علما ونجنگان مذهبی و غیرمذهبی در لابه‌لای سطور تاریخ جست‌وجو و بر جست‌شود. نویسندگان این اثر اهتمام اصلی خود را بر آن داشته‌اند تا همه موضوعات و مطالب ارائه‌شده (به‌ویژه تحلیل‌های تاریخی) را در قلمرو تاریخ و اسناد و مدارک متقن تاریخی ارائه کنند. رعایت انصاف و اعتدال و ارائه درست و صریح تاریخ، به‌دور از یک جاذبه‌گرایی، انحصارطلبی و مطلق‌گرایی موجود در تحلیل‌های تاریخی شرق‌شناسان از دیگر ویژگی‌های این کتاب است. حساسیت به مسئله خیان و خدمت و خنثی‌نویسن، اهتمام به معرفی جریان‌ها و شخصیت‌های تأثیرگذار در پیشرفت یا تنزل ایران‌زمین در تاریخ پنج‌قرن گذشته و پرداختن به مسائل نظیر خودباوری، بحران هویت و پافشاری بر ارزش‌های ملی و دینی در برابر بی‌وطنی از جمله مؤلفه‌هایی است که در تمام فصول کتاب جریان دارد…»



▶ آو کزادین ۱۳۵۴ تهران، منزل شخصی

بازخوانی آرای دکتر علی شریعتی درباره فلسطین با نظر به تراژدی امروز غزه

غرب کفاره گناهان خود را از خون وزمین فلسطینیان می‌پردازد

■ **دکتر زهرارضایی**
در مقال بی‌ی آمده و به سیاق نوشتارهایی که تاکنون با موضوع خوانش دیدگاه‌های دانشوران معاصر در باره اشغال فلسطین به شما تقدیم شده، نظرات دکتر علی شریعتی مورد بررسی قرار می‌گیرد. مستند اصلی این نوشتار، پاس‌سخ وی به مقاله داریوش آشوری در مجله فردوسی است که در ۳۰ تیر ۱۳۴۶ درج یافت. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **طرح مسئله**

بحران مزمن فلسطین و فاجعه انسانی در باریکه غزه (از محاصره تا سلب حیات از ساکنان بومی)، صحنه باز تولید ساختاری فکری – استعماری است که دکتر علی شریعتی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی نسبت به تشکیل آن هشدار داده بود. شریعتی با خروج از دوگانه‌های تقلیل گرایانه مذهبی یا قومی، مسئله فلسطین را در کلون «نظام سلطه سرمایه‌داری و فاشیسم مدرن» صورت‌بندی کرد و نشان داد چگونه تجاوز و پاکسازی نژادی در پوشش واژگانی چون تجدد، کارآمدی بروگرایی و دموکراسی غربی، مشروعیت‌سازی می‌شود. شریعتی با تفکیک ساختاری میان یهودیت تاریخی و صهیونیسم میلتاریستی، رد نظریه «مرور زمان» و افشای پرداخت بدهی تاریخی غرب از حساب بومیان خاورمیانه، مدلسی تحلیلی ارائه داد که نشان می‌دهد رویارویی او با جریان‌های شیهروشنفکری توجیه‌گر اشغال، سندی استوار در کالبدشکافی عقلانیت ابرازی و استعمار استقراری است؛ واقعیتی که امروز در ویرانه‌های غزه نقاب از چهره بر گرفته‌است.

زمینه‌مندی این صورت‌بندی انتقادی به ژوئن ۱۹۶۷ (خرداد ۱۳۴۶) بازمی‌گردد؛ زمانی که شکست ارتش‌های عربی در جنگ شش‌روزه و اشغال یلقیمنده سرزمین‌های تاریخی فلسطین، پیامدهای نظری توسعه در سپهر فکری ایران بر جای گذاشت. در آن برهه که حاکمیت پهلوی در چارچوب «دکترین پیرامونی» پیوندهای نفتی و امنیتی با تل آویو داشت، مجله فردوسی مقاله‌ای از داریوش آشوری منتشر کرد. آشوری باستیاخ از عقلانیت سازمانی و ارتش مدرن اسرائیل، برتری این رژیم را به‌مناصبه غلبه تجدد بر سنت تنوریزه کرد و مدعی شد با گذشت دو دهه از ۱۹۴۸، این واقعیت مشمول قاعده «مرور زمان» شده و باید به رسمیت شناخته شود؛ اما در نقطه مقابل این خوش‌بینیوینویستی، علی‌شریعتی موضعی مبانی اتخاذ کرد. او دریافت که تقلیل مسئله به تاوئی اعراب، افتادن در دام تلطیر اشغالگری یا مفاهیمی چون توسعه و مدنیت است. از این رو، شریعتی دست به قلم برد و در ردیه‌ای تفصیلی (مندرج در جلد ۳۵ مجموعه آثار)، بنیان‌های معرفتی آن دیدگاه را به چالش کشید؛ پاسخی بنیادین که مبنای فهم جامعه‌شناختی وی از پدیده صهیونیسم شد.

■ **تفکیک تبار شناسانه یهودیت از صهیونیسم:** **بازخوانی ستم تاریخی در برابر آپار تاید نوین**
یکی از مهم‌ترین ارکان روش‌شناختی شریعتی، تفکیک موشکافانه میان «سنت ایمیانی و تاریخی یهودیت» و «ایدئولوژی سیاسی – ناسیونالیستی صهیونیسم» است. در عصری که جریان اصلی رسانه‌ها و سیاستمداران غربی می‌کوشیدند تر گونه اعتراض و انتقاد به رفتار توسعه‌طلبانه و نظامی‌گری اسرائیل را به احسابات

ضدسامی و کینه‌توزی مذهبی نسبت دهند، شریعتی این حیلۀ ایدئولوژیک را بی‌اثر ساخت. او با تکیه بر جهان‌بینی اسلامی و پایبندی به حقوق انسانی در اثر متعدد خویش به‌ویژه در مجموعه آثار جلد۷ (شیعه) تصریح می‌کند: «ما با یهود دشمنی نمی‌ورزیم، بلکه با اسرائیل دشمنیم. ان هم نه به خاطر دینش، بلکه به خاطر اینکه «فاشیست» است و پایگاه استعمار و امپریالیسم» (مجموعه آثار، ج ۷، ص ۲۷۷) این گزاره کلیدی شریعتی بر دو اصل استوار است: نخست احترام به اقلیت‌های دینی در تاریخ و فرهنگ اسلام و دوم مواجهه بنیادین با نژادباوری و برتری‌طلبی سیاسی. او در مجموعه آثار جلد ۴ (بازگشت به خویشتن)، به بررسی ریشه‌های کینه‌توزی ساختاری اروپا بیان نسبت به یهودیان در قرون وسطی می‌پردازد و نشان می‌دهد که این اندیشه غربی – مسیحی قرون وسطایی بود که قرن‌ها تمام‌نسل‌های یک‌قوم را به بهانه مصلوب کردن عیسی مسیح، تحت شکنجه و پیگرد



▶ دکتر زهرارضایی

علی شریعتی در پاسخ به داریوش آشوری که مسئله فلسطین را به یک درگیری ساده ژئوپلیتیک تنزل داده بود، هشدار داد: «آخرین پیام آقای داریوش آشوری این است که ما ایرانی‌های مسلمان، باید جنگ اسرائیل را با همکاری و پشتیبانی آمریکا و انگلیس علیه ملل عرب، به صورت اختلاف مرزی میان حبشه و سودان تلقی کنیم؛ در حالی که اسرائیل بود که ناسیونالیسم افراطی و ناامنی مداوم را در منطقه به وجود آورد، نه بر عکس…»

سیستماتیک قرار می‌داد: «من همیشه از کینه‌توزی متعصبانه و حساب مسیحی‌ها نسبت به یهود نفرت داشتم. به اتهام ترک چند یهودی در قتل مسیح، یک نژاد را برای همیشه قاتل مسیح شمر دن و تمام نسل‌ها را در طول تاریخ مورد کینه و آزار غیرانسانی قرار دادن» (مجموعه آثار، ج ۴، ص ۲۸۶) از نظر شریعتی، انحراف بزرگ تاریخی زمانی رخ داد که صهیونیسم در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم از این رنج‌های واقعی سواستفاده کرد و با گر تهم‌داری از ناسیونالیسم افراطی اروپایی و اتکا به میلتاریسم خود تبدیل به بازتولید‌کننده همان رفتارهای فاشیستی علیه ساکنان بی‌دفاع و بومی فلسطین شد؛ این چرخش تراژیک – تبدیل شدن «قربانی دیروز گتوهای اروپا» به «مستحار و برپاکندنه گتوهای امروز در خاورمیانه» – هسته مرکزی نقد شریعتی به صهیونیسم را تشکیل می‌دهد.

امروز در پرتو حوادث باریکه غزه، اهمیت این مرزبندی نظری بیش از هر زمان دیگر آشکار است. هنگامی که ماشین تبلیغاتی معاصر هر گونه اعتراض اخلاقی به بحران بیمارستان ها، کشتار امدادگران، گرسنگی‌دادن کودکان و تخریب دانشگاه‌ها در غزه را ذیل برچسب «آنتی سمیتیسم» خاموش می‌کند، بازگشت به منطق شریعتی ووشنگر است: اعتراض به اسرائیل، دفاع از انسان و مبارزه با ساختاری فاشیستی است که با نقاب دین و مظلوم‌نمایی تاریخی، خشن‌ترین ابزارهای سلب حیات را علیه ملتی دیگر به کار گرفته‌است.

■ **نقد تز «مرور زمان» و افشای تناقض عقلانیت مدرن**
برخی عمده‌ای از مجادله تاریخی شریعتی با آشوری، حول واسازی مفهوم «مرور زمان» و بی‌اعتبارسازی حق تاریخی بومیان دور می‌زند. آشوری در مقاله خود اینگونه استدلال کرده بود که تشکیل اسرائیل و حضور ۲۰ ساله مهاجران جدید، واقعیتی مستقر است و پافشاری بر بازگشت آوارگان، نوعی توهم‌زدگی سنتی در برابر امر واقع مدرن به شمار می‌آید. شریعتی با خشم انقلابی و نیز معرفتی را بر آفتاب افکند: «آقای داریوش آشوری چرا – از حق صدها هزار آواره عرب که قرن‌هاست در فلسطین زندگی می‌کردند، کلمه‌ای سِر زبان نمی‌آورد و زندگی آنان را از پیش از اسلام تا ۱۹ سال پیش در فلسطین، برای شناختن حق آنان بر آنجا کافی نمی‌داند و معتقد است چون ۱۹ سال از آن واقعه گذشت، مشمول مرور زمان شده است و باید واقعیت را بپذیرفت! اما جنابیت یهودیان اروپا و آمریکا و روسیه را – که غالباً ۲۰۰۰ سال پیش از فلسطینی رفته‌اند – تنها به این علت که اساطیر و افسانه‌های قومی و مذهبی مشترکی دارند، برای اشغال این سرزمین و بیرون راندن اعراب آنجا، چون حقی به رسمیت می‌شناسد؟!» (مجموعه آثار، ج ۲۵، بخش دوم، ص ۶۲۳)

شریعتی در این فراز، دوگانگی هولناک فلسفه یوزنتیویستی در مواجهه با عدالت را کالبدشکافی می‌کند: چگونه است که حافظه اسطورهای و تعلق خاطر مذهبی مهاجرانی که نیاکانشان ۲ هزار سال قبل از آن جغرافیا کوچ کرده‌اند، به رسمیت شناخته شده و با اتکا به فتنه‌نامه‌های بین‌المللی و ادوات نظامی، به «حق مسلم حاکمیت» تبدیل می‌شود، اما حضور مستمر، زیست عینی، اسناد ملکی، کشتار‌ها و قبرستان‌های

چندصدساله بومیان فلسطینی، به صرف گذشت ۱۹ سال از اخراج خشونت‌بارشان (تکیه ۱۹۴۸)، مشمول مرور زمان تلقی شده و از صحنه روزگار محو می‌شود؟! این منطق انحصارطلبانه، همان چیزی است که امروزه در نظریه‌های استعمارشناسی انتقادی، «استعمار استقراری» (Settler Colonialism) نامیده می‌شود؛ ساختاری که بر «منطق حذف بومی» (Logic of Elimination) استوار است. شریعتی ۵۰ سال پیش نشان داد که این تز، تجسم توحش عقلانیت مدرن است؛ عقلانیتی که تنها حق قدرت و زور منکی بر اسلحه را به رسمیت می‌شناسد و حق طبیعی، تاریخی و زیستی انسان‌ها را قربانی مصلحت مستکبران می‌کند.

■ **استعمارزدایی از تاریخ؛ بحران گناه تاریخی غرب از کیسه خاورمیانه**

یکی از برجسته‌ترین پیش‌های جامعه‌شناختی شریعتی، تحلیل ساختار روانشناختی و ژئوپلیتیکی غرب در قبال مسئله فلسطین است. او معتقد بود که تأسیس اسرائیل، نه یک اقدام بشر‌مستانه برای نجات یهودیان، بلکه راه‌حلی استعماری برای دو هدف همزمان بود: اول، تصفیه و برون‌رفت اقلیت یهودی از جوامع اروپایی که همواره با تنش‌های نژادی همراه بود و دوم، ایجاد یک پایگاه ژئوپلیتک و نظامی در قلب جهان اسلام برای مهار حرکت‌های استقلال‌طلبانه. شریعتی در مجموعه آثار جلد ۳۵، با بیانی صریح و افشاگرانه می‌نویسد: «صهیونیسم در ۱۹۲۷، توانست پادش خود را به عنوان کفاره گناهان و جنایات مسیحیت علیه اقلیت یهود و به‌ویژه جنایات هولناک نازسم، به صورت حق سکونت و داشتن استقلال در گوشه‌ای از سرزمین فلسطین به دست آورد.» (مجموعه آثار، ج ۳۵، بخش دوم، ص ۶۲۶) او این بده‌بستان تاریخی میان غرب و صهیونیسم را یک فاجعه معرفتی و اخلاقی می‌داند. غرب متجدد که در جریان جنگ جهانی دوم و دوران حاکمیت فاشیسم و نازیسیم در آلمان، ایتالیا و سایر نقاط، هولناک‌ترین جنایات را علیه اقلیت یهود رقم زده بود، پس از پایان جنگ تصمیم گرفت «کفاره این گناهان تاریخی» را نه از اراضی و ثروت‌های خویش، بلکه از سرزمین و خون ملتی بپردازد که هیچ نقشی در کوره‌های آدم‌سوزی و یهودستیزی اروپایی نداشتند. شریعتی فراتر از آن، چرخش‌های الهیات کلیسا را نیز با تحولات سیاسی همسو می‌دید. او در مجموعه آثار ۴ اشاره می‌کند که چگونه پس از سده‌ها تغییر یهودیان از سوی واتیکان، به ناگاه با صدور بیانیه‌های جدید (نظیر بیانیه شورای دوم واتیکان، نوستر آتانه در ۱۹۶۵)، اتهام تاریخی قتل مسیح از قوم یهود برداشته می‌شود: «کنسلیل مسیحیت پرورنده قتل عیسی را بررسی کرد و نژاد یهود را بی‌گناه تشخیص داد…» با این فتوای پاپ در تیر به قوم یهود، با آنچه هم‌اکنون در فلسطین می‌گذرد و با «ابطه خاصی» که نتیجه مسیحیت و یهود در قبال غرب با اسرائیل و در قبال اسلام و فلسطین یافته‌اند، بی‌ارتباط است؟! (مجموعه آثار، ج ۴، ص ۴۸۷ و ص ۲۸۶)

تحلیل شریعتی، تصویری بدون روتوش از رفتار دولت‌های غربی در بحران غزه ارائه می‌دهد. حمایت همه‌جانبه، راه سال تسلیحات پیشرفته انهدامی، و توتی بی دربی فتنه‌نامه‌های آتش پس از شورای ایالات متحده جنایات جنگی در دادگاه‌های بین‌المللی از سوسی پانتخت‌های غربی، تسادوم همین بدهی تاریخی است. سیاستمدار غربی برآی راهی از عقده‌های تاریخی و بار وجدانی هولناک‌است، به‌حق ماشین جنگی اسرائیل چک سفیدامضا می‌دهد تا هر گونه وحشی‌گری، نسل‌کشی و کوچ اجباری را در باریکه غزه اعمال کند؛ تو گوئی در ترازوی اخلاق غربی، کرامت و حیات یک کودک فلسطینی در غزه، کمترین بهایی در برابر آسودگی وجدان تاریخی اروپا ندارد!

■ **صهیونیسم در منظومه ساختاری سرمایه‌داری و ماشینیسم سرکوب**

شریعتی در تحلیل نهایی خود، صهیونیسم را یک پدیده جزیره‌ای یا صرفاً یک منازعه محلی خاورمیانه‌ای نمی‌دید، بلکه آن را بخشی جدایی‌ناپذیر از شبکه جهانی امپریالیسم و سرمایه‌داری بین‌الملل می‌دانست. او در تبیین دشمنان حقیقی رهایی انسان و فیرست‌بندی موانع تکامل معنوی و اجتماعی بشر در سده بیستم، صهیونیسم را در کنار جنبه‌های استمگر تاریخی قرار می‌دهد: «دشمنان مادر این عصر: امپریالیسم است، ماترالیسم است، سرمایه‌داری، بورژوازی، استعمار، ماشینیسم، نظام طبقاتی، فاشیسم، صهیونیسم…» (مجموعه آثار، ج ۲۵، با مخاطب‌های آشنا، ص ۱۹۶) این صورت‌بندی نشان می‌دهد که شریعتی صهیونیسم را نه مسئله‌ای منفرد، بلکه جلوه‌ای از منظوم‌های بهم‌پیوسته از سطه، استعمار و استثمار می‌دانست؛ بر داشتی که در بیان دینی و اجتماعی او نیز به‌روشنی تکرار می‌شود: «بزرگ‌ترین منکرات امروز در چشم بهترین امتی که برای مردم خروج کرده‌است، امپریالیسم بین‌المللی، صهیونیسم جهانی، استعمار و استثمار است.» (مجموعه آثار، ج ۷، شیعه، ص ۷۶)

در اندیشه شریعتی، صهیونیسم حلقه پیوند علیه ملل عرب، به صورت اختلاف مرزی میان حبشه و سودان» تلقی کنیم؛ در حالی که اسرائیل بود که ناسیونالیسم افراطی و ناامنی مداوم را در منطقه به وجود آورد، نه بر عکس…» (مجموعه آثار، ج ۳۵، بخش دوم، ص ۶۲۵)

شریعتی به‌وضوح نشان داد که فرو کاستن این نزاع به اختلافی خرد، در تفرندی برای غفلت از کارکرد اصلی این رژیم است. اسرائیل به مثابه پادگانی

پیشرفته در تقاطع سه قاره (آسیا، آفریقا و اروپا) تعبیه شد تا به عنوان مانعی ساختاری در برابر وحدت، رشد اقتصادی و خودآگاهی ملت‌های خاورمیانه عمل کند و تضمین‌کننده جریان نفت ارزان و سلطه شرکت‌های چندملیتی تسلیحاتی باشد. امروز، صفارایی جنبش‌های عدالت‌خواه، شکل‌های دانشجویی در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا، نهادهای کارگری و متفکران مستقل جهان در حمایت از مردم غزه، انطباق کاملی با این تبیین شریعتی دارد. غزه اکنون دیگ صرفاً یک نام جغرافیایی نیست، بلکه به نماد جهانی مقاومت در برابر پیوند وثیق میان سرمایه‌داری میلتاریستی، تکنولوژی کشتار و امپریالیسم رسانه‌ای بدل شده است.

■ **فاشیسم تکنوکراتیک و باز تولید آن در میدان غزه**

عنوان «فاشیسم در قیای تجدد»، دقیق‌ترین تعریف برای وضعیت‌ی است که در آن، وحشیانه‌ترین اشکال سستم با مدرن‌ترین و تمیزترین ابزارها بازتولید می‌شود. فاشیسم کلاسیک در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ با لباس‌های متحدالشکل، گفتمان آشکار برتری نژاد آریایی و کوره‌های گاز سنتی را سرdest گرفته بود، اما فاشیسم صهیونیستی موفق شد همین ساختار را در پوشش ارزش‌های غربی مستقر سازد: «حکومتی با ساختار پارلمانی، تفکیک قوا و انتخابات برای شهروندان بر گزیده، اما با برقراری خشن‌ترین قوانین نظامی و آپارتاید نژادی برای ساکنان بومی.» به با گبریی هوش مصنوعی، پهنادهای شناسایی، بمب‌های هوشمند هدایت‌شونده با لیزر و ماهواره‌های پیشرفته، برای هدف‌گیری سیستماتیک بیمارستان‌ها، آمبولانس‌ها، مراکز پناهجویان و چادرهای آوارگان.

«سنتن معامله‌اند جریان آب، برق، سوخت و غذای روی بیش از ۲ میلیون انسان در یک باریکه جغرافیایی و استفاده از «گرسنگی به‌مثابه سلاح جنگی» با توجیه ادعایی «حق دفاع از خود».

شریعتی ۵۰ سال پیش این ریاکاری ساختاری را فاش کرده بود؛ او نشان داد که تجدد منهای اخلاق و عدالت، هیولایی به مراتب خونریزتر از توحش باستانی پدیدی می‌آورد. تراژدی امروز غزه نشان می‌دهد که چگونه پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌های روز دنیا در خدمت بدوی‌ترین انگیزه پاکسازی نژادی و تصاحب زمین قرار گرفته‌اند. ادعای «تنها مودکراسی خاورمیانه» که دهه‌ها به عنوان ویرترین تبلیغاتی در برابر دیدگان جامعه جهانی قرار داشت، امروز زیر آوارهای بیمارستان الشفا و کشتار کودکان در رفح فروپاشیده و همان ماهیت فاشیستی مستور در قیای تجدد را عیان ساخته‌است.

■ **سروش ت پرزدهای سازش در ترازوی تاریخ**
یکی از بصیرت‌های بنیادین شریعتی، درک دیالکتیک تاریخی میان ستم و مقاومت بود. او باور داشت که هیچ نظم تحمیلی بر پایه غصب، انکار حقوق و آپارتاید نمی‌تواند پایدار بماند، هر چند که مورد حمایت بزرگ‌ترین قدرت‌های اتمی و اقتصادی جهان باشد: «استعمار و صهیونیسم، هرگز نتوانسته‌اند ارائه‌دهای یک ملت آگاه و بومس، به حق خود را محو کنند. هر چه فشار و توحش فزونی یابد، جوهره مقاومت در اشکال رادیکال‌تر و اصل‌تری خود را بازتولید خواهد کرد.» (بر گرفته از مضامین مجموعه آثار، ج ۹، تسع علوی و تسع صفوی، صص ۲۴۴ – ۲۴۶)

در دهه‌های اخیر، تلاش‌های بی‌شماری از سوی بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای برای «عادی‌سازی روابط» با تل آویو صورت گرفت؛ پروژه‌هایی مانند توافقات اسلو، پیمان‌های ابراهیم و طرح‌های اقتصادی موسوم به خاورمیانه جدید، همگی بر یک پیش‌فرض استوار بودند: حذف صورت مسئله فلسطین، به حاشیه‌اندن مسئله آوارگان و تبدیل اشغال به امری عادی و روزمره. با این حال، حوادث اخیر غزه تمام این نقشه‌های بروکراتیک را باطل کرد.

■ **افق گشایی تاریخی و کلام پایدانی**

بازخوانی انتقادی مواجهه قلمی علی شریعتی با داریوش آشوری در پی جنگ ۱۹۶۷، نشان می‌دهد که نقد بنیادین وی به صهیونیسم، صرفاً واکنشی عاطفی یا سیاسی به یک شکست مقطعی نبود، بلکه افشای یک دستگاه نظری – استعماری بود که می‌کوشید غصب اراضی، آپارتاید نژادی و انهدام سوزه بومی را از ذیل عقلانیت مدرن، پیشرفت تکنولوژیک و مفهوم انترفاکی هر روز زمان، موجه جلوه دهد. شریعتی با تفکیک بین مسئله‌انداز ایمان یهودی از فاشیسم میلتاریستی و پیوند زن بحران فلسطین به ساختار کلان سرمایه‌داری و امپریالیسم بین‌الملل نشان داد که تجدد تهی از عدالت، چگونه در هیئت دولتی با نقاب دموکراسی، اما با باطنی توتالیتار، پرداخت ناوان یهودستیزی تاریخی غرب را بر کرده ساکنان بی‌پناه خاورمیانه تحمیل می‌کند.

امروز، در ویرانه‌های باریکه غزه و در میانه مقاومت ترازل‌ناپذیر انسان فلسطینی در برابر خشن‌ترین جنگ‌افزارهای هوشمند، پیش‌بینی‌های شریعتی به عیان‌ترین شکل ممکن به منصف ظهور رسیده است. ایستادگی غزه، تمام توهمات مربوط به ادغام منطقه‌ای، پروژه‌های عادی‌سازی و انفضای حق تاریخی بازگشت را درهم شکست و ثابت کرد که تکنولوژی مرگ، قادر به تسلیم اراده زیستن در سرزمین مادری نیست. از این منظر، بازخوانی شریعتی فراتر از تجدید خاطره یا متنی در تاریخ اندیشه، هشدار ی مداوم به وجدان جامعه دانشگاهی و روشنفکری است که نگر بیستی به توحش مدرن از پشت عینک تکنوکراسی و بی‌طرحی موهوم، چیزی جز تطهیر ساختار آپارتاید و همدستی با فاشیسم در قیای تجدد نیست.

فهرست منابع در سرویس تاریخ موجود است.

خارج

تاریخ ۸۸۵۳۳۰۶۰

جوانی انتقادی مواجهه قلمی علی شریعتی با داریوش آشوری در پی جنگ ۱۹۶۷، نشان می‌دهد که نقد بنیادین وی به صهیونیسم، صرفاً واکنشی عاطفی یا سیاسی به یک شکست مقطعی نبود، بلکه افشای یک دستگاه نظری – استعماری بود که می‌کوشید غصب اراضی، آپارتاید نژادی و انهدام سوزه بومی را از ذیل عقلانیت مدرن، پیشرفت تکنولوژیک و مفهوم انترفاکی هر روز زمان، موجه جلوه دهد. شریعتی با تفکیک بین مسئله‌انداز ایمان یهودی از فاشیسم میلتاریستی و پیوند زن بحران فلسطین به ساختار کلان سرمایه‌داری و امپریالیسم بین‌الملل نشان داد که تجدد تهی از عدالت، چگونه در هیئت دولتی با نقاب دموکراسی، اما با باطنی توتالیتار، پرداخت ناوان یهودستیزی تاریخی غرب را بر کرده ساکنان بی‌پناه خاورمیانه تحمیل می‌کند.

فهرست منابع در سرویس تاریخ موجود است.